

گفت‌وگو با نویسنده سفرنامه «قره‌باغ، باغی بزرگ» که تلاش می‌کند تصویری دقیق‌تر و چندوجهی از باکو و مناسبات فرهنگی، دینی، اجتماعی و تاریخی آن ارائه دهد

سفرنامه؛ بستری برای فهم مردم یک سرزمین



نیایش احمدی | حامد خسروشاهی، پژوهشگر قفقاز و نویسنده کتاب سفرنامه «قره‌باغ، باغی بزرگ» است. این کتاب در قالب سفرنامه نوشته شده و نه فقط گزارش سفر؛ بلکه تلاش می‌کند تصویری دقیق‌تر و چندوجهی از باکو و مناسبات فرهنگی، دینی، اجتماعی و تاریخی آن ارائه دهد. روایت‌های کتاب برآمده از تجربه‌های میدانی نویسنده، گفت‌وگوهای کوتاه با مردم، حضور در خیابان‌ها و دیدن زیارتگاه‌ها، موزه‌ها و حتی تجربه‌های ساده روزمره مانند طعم غذاهاست. همزمان

نگاه تاریخی نیز در بخش‌هایی از کتاب حضور دارد تا تنش‌ها و ریشه‌های پیچیده موضوعات منطقه‌ای؛ از جمله بحران و منازعه قره‌باغ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان برای مخاطب روشن‌تر شود. در این مصاحبه، خسروشاهی از چرایی انتخاب قفقاز برای سفرنامه‌نویسی و نگاهش به مستندنگاری سخن می‌گوید؛ روایتی که نشان می‌دهد سفر می‌تواند فراتر از تجربه شخصی، به فهم جامعه و تاریخ کمک کند.

چرا برای نوشتن سفرنامه به سراغ باکو و آذربایجان رفتید و چه چیزی در این کشور برای شما جذاب بود؟

سرزمین‌های قفقاز جنوبی که امروز در ترکیب سه کشور گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار دارند و اگر شهر دربند را نیز که اکنون در قلمرو روسیه است، در نظر بگیریم، در گذشته شامل ۱۷ ولایت و استان ایرانی بودند که در جریان جنگ‌های ایران و روس و بر پایه معاهده‌های گلستان و ترکمانچای از ایران جدا شدند؛ سرزمین‌هایی که ابتدا به روسیه تزاری و سپس به اتحاد جماهیر شوروی ملحق شدند. این اراضی پهناور؛ به‌ویژه یکی از مهم‌ترین آن‌ها یعنی قره‌باغ، سرزمینی وسیع با طبیعتی بکر و چشم‌نواز بود؛ اقلیمی منحصربه‌فرد داشت و گونه‌های گیاهی در آن می‌روید که خاص همان ناحیه بود. همچنین نژادهایی از حیوانات؛ از جمله اسب قره‌باغ، از مشهورترین نژادهای اسب در جهان، در این منطقه پرورش می‌یافت. با این حال در ۷۰ سال گذشته، این سرزمین زیبا صحنه جنگ‌هایی ویرانگر بوده؛ جنگ‌هایی که از اواخر دوران شوروی آغاز شد و با «جنگ اول قره‌باغ» و «جنگ دوم قره‌باغ» ادامه یافت. در نتیجه، این اراضی برای نزدیک به ۳۰ سال بدون استفاده ماند و بخش‌هایی از آن به ویرانه تبدیل شد؛ منطقه‌ای که به جای شکوفایی طبیعی، به موضوعی سیاسی-امنیتی بدل شد، آن هم سرزمینی با چنین پیشینه تاریخی و چنین زیبایی کم‌نظیری.

شما خبرنگار هم هستید. آیا خبرنگار بودن در نگارش این سفرنامه تأثیری داشت؟

بله. من کارم را با خبرنگاری آغاز کردم و با افتخار، یک رسانه‌ای هستم. این سفر نیز بخشی از فعالیت‌های رسانه‌ای من بود. به باور من، خبرنگاری به معنای صرف خبر نوشتن نیست؛ هر کسی می‌تواند خبر بنویسد؛ اما خبرنگاری حرفه‌ای باید از مرحله خبرنگاری عبور کند و به روزنامه‌نگاری برسد. حتی یک مرتبه بالاتر از آن نیز وجود دارد و آن مستندنگاری است. من مسیرم را از خبرنگاری آغاز کردم و به مستندنگاری رسیدم. این کتاب، شرح احوال سفری چهار پنج روزه است؛ اما در بستر روایت سفر، تنها به توصیف مسیر و مقصد بسنده نکردم. در این اثر به اقتصاد، ورزش و نسبت درهم‌تنیده آن‌ها با سیاست و جامعه پرداخته‌ام. از آشنایی گرفته‌ام و مطبخ آذربایجان را توضیح داده‌ام و به فراخور روایت، به موضوعات گوناگون دیگری نیز ورود کرده‌ام. بی‌تردید این نگاه چندلایه و این گستره موضوعی برخاسته از شم رسانه‌ای من است؛ نگاهی که تلاش می‌کند هر سفر را فراتر از یک تجربه شخصی، به روایتی مستند و تحلیلی از یک جغرافیا و زیست‌بوم انسانی تبدیل کند.

چقدر تلاش کردید در روایتتان از داوری و موضع‌گیری فاصله بگیرید؟ آیا برخی موضع‌گیری‌ها عمدی بودند؟

طبیعی است که در این کتاب داوری وجود دارد. درباره بسیاری از اتفاق‌ها، نه تنها قضاوت کرده‌ام؛ بلکه آگاهانه موضع هم گرفته‌ام. اساساً انتخاب موضوعاتی که در یک سفرنامه می‌آید، خود نوعی سوگیری و جهت‌گیری است. همین که تصمیم می‌گیرید چه چیزی را ببینید، درباره چه موضوعی بنویسید و از کنار چه مسئله‌ای عبور کنید، به معنای نوعی انتخاب است. برای مثال، بسیار علاقه‌مند بودم درباره رابطه جمهوری آذربایجان با اسرائیل مطلبی بنویسم؛ اما نمی‌خواستم صرفاً بر پایه شنیده‌ها یا تحلیل‌های از پیش ساخته قلم بزنم. از جایی در ذهنم گذشت که به دهکده یهودیان در باکو بروم و از نزدیک آن فضا را ببینم؛ اما این امکان فراهم نشد. صادقانه بگویم، تردید و نگرانی هم داشتم که مبادا اتفاقی رخ دهد. در نهایت، همین نرفتن و همین تردید را به بخشی از روایت کتاب تبدیل کردم؛ چراکه سفرنامه، روایت صادقانه تجربه زیسته است، نه بازسازی دلخواه واقعیت. تلاش کردم آنچه می‌نویسم، برآمده از رخدادهای همین سفر باشد. دلم می‌خواست برخی مسائل را مستقیم و تحلیلی مطرح

کنم؛ اما اقتضای سفرنامه این است که پیشامدهای سفر توصیف شود؛ به طور مثال به بهانه گفت‌وگو با فردی در باکو، برخی موضوعات را پیش کشیدم و در همان بستر روایت، نکاتی را بیان کردم. یکی از موضوعاتی که برایم اهمیت داشت، وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان در جمهوری آذربایجان بود. برخلاف تصویری که گاه وجود دارد، بسیاری از زنان آذربایجانی، احساس نمی‌کنند وضعیت حقوقی‌شان نامطلوب است؛ اما در مشاهدات عینی، نکاتی دیدم که قابل تأمل بود: پاکبان‌های باکو اغلب زن بودند، نظافتچیان سرویس‌های بهداشتی عمومی زن بودند و حتی در برخی نانواپی‌ها نیز زنان کار می‌کردند. این مشاهدات را بدون اغراق و با همان زبان مستند بازگو کردم. در همین زمینه، به دیدارم با نماینده یک انجمن حامی حقوق زنان در باکو نیز اشاره کرده‌ام؛ جایی که مدیر آن مجموعه از آمار بالای خشونت علیه زنان در باکو و برخی شهرهای دیگر سخن می‌گفت. اگر قرار بود این مسائل را مطرح کنم، باید به زبان مستند و بر پایه مشاهده و گفت‌وگو بیان می‌شد. خود را موظف می‌دانستم به این زبان پایبند بمانم و تا حد امکان نیز چنین کردم.

چطور تلاش کردید مسائل سیاسی را به صورت مستقیم مطرح نکنید؟ آیا از روایت یا لحن خاصی استفاده کردید؟

در این کتاب، بسیاری از رخدادهای سفر را بازآفرینی کردم و در دل همان روایت‌ها، به موضوعات سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی پرداختم. تلاش من این بود که سیاست، به‌جای آنکه به شکل مستقیم و شعاری بیان شود، در بطن وقایع روزمره و تجربه‌های عینی دیده شود. برای نمونه می‌خواستم به علاقه مردم جمهوری آذربایجان نسبت به بازگشت سرزمین‌هایی که سال‌ها در اشغال مانده بود، اشاره کنم. به‌جای آنکه این موضوع را به صورت مستقیم تحلیل کنم، به استادیوم فوتبال رفتم و یکی از مسابقات جام باشگاه‌های اروپا میان تیم قره‌باغ آذربایجان و یک تیم دیگر را روایت کردم. شاید در ظاهر، این فقط یک مسابقه فوتبال باشد؛ اما آن فضا فراتر از یک بازی معمولی بود؛ شور و هیجان تماشاگران، شعارها و نمادها، همگی واجد دلالت‌های سیاسی بودند. من در دل همین واقعه‌نگاری یک مسابقه فوتبال، به لایه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی ماجرا اشاره کردم، بی‌آنکه متن به بیانیه‌ای سیاسی تبدیل شود. یا در گشت‌وگذارم در اطراف شهر باکو، به سیاست‌های دولت در زیباسازی هسته مرکزی شهر پرداختم. در کنار آن از فقری نوشتم که پشت این ویرتینر آراسته پنهان مانده بود. این تقابل، خود گویای بسیاری از واقعیت‌هاست و نیازی به داوری مستقیم

ندارد. میان زمان انجام این سفر و انتشار کتاب، هفت تا هشت سال فاصله افتاد. بخشی از این فاصله به کار پژوهشی بازمی‌گشت؛ در طول سفر با موضوعاتی روبه‌رو شدم که برای پرداختن به آن‌ها نیازمند اطلاعات دقیق‌تر بودم. در سال ۲۰۲۰ نیز با آغاز جنگ دوم قره‌باغ، فضا تغییر کرد و این مسئله در داخل ایران به یکی از موضوعات اصلی سیاسی بدل شد. نوعی دوقطبی در حمایت از یکی از دو طرف؛ یعنی جمهوری آذربایجان یا ارمنستان شکل گرفت. طبیعی بود که در چنین فضایی، انتشار کتاب می‌توانست به سوءبرداشت و نسبت دادن سوگیری منجر شود؛ در حالی که نگاه من در زمان سفر، متأثر از آن فضای ملتهب نبود. در خود سفر نیز محدودیت‌هایی وجود داشت. بسیار مایل بودم به روستایی متدین در اطراف باکو بروم یا از دهکده یهودیان بازدید کنم؛ اما این امکان فراهم نشد. رفت‌وآمد یک ایرانی به برخی از این نقاط می‌توانست با حساسیت‌ها و مخاطراتی همراه باشد. همچنین فرصت گفت‌وگو با برخی چهره‌های موافق و مخالف دولت نیز مهیا نشد. پس از جنگ دوم قره‌باغ تصمیم داشتم برای تکمیل کتاب، سفر دیگری انجام دهم و حتی نامه‌نگاری‌هایی هم صورت گرفت؛ اما آن برنامه نیز عملی نشد. با این حال، کتاب با سانسور مواجه نشد. آنچه انجام دادم، انتخاب لحن روایی و مستند بود؛ روایتی که سیاست را در دل زندگی روزمره نشان می‌دهد، نه در قالب شعار و موضع‌گیری مستقیم.

همسفران نویسنده در روند نگارش کتاب تأثیرگذار هستند؟

بی‌شک همین‌طور است. همسفران در شکل‌گیری اتفاقات سفر و در نتیجه، در روند نگارش کتاب نقش مهمی دارند. ذائقه، علایق و پیشینه هر همراه، مسیر تجربه‌های سفر را تغییر می‌دهد. وقتی با یک هنرمند همسفر هستید، طبیعی است که گرایش به حضور در جمع‌های هنری، موزه‌ها، گالری‌ها و فضاهای فرهنگی بیشتر می‌شود. گفت‌وگوها رنگ و بوی هنر گرفته و مواجهه با شهر، از دریچه زیبایی‌شناسی و فرهنگ شکل می‌گیرد. در مقابل، اگر همسفر فردی سیاسی یا رسانه‌ای باشد، ممکن است ترجیح دهد به دفتر یک روزنامه، رسانه یا حتی یک حزب سیاسی برود و پای صحبت فعالان آن حوزه بنشیند. در این حالت، سفر بیشتر به سمت تحلیل‌های سیاسی و گفت‌وگوهای رسمی سوق پیدا می‌کند. سفر با یک گروه هنری، به طور طبیعی زمینه‌ساز تبادلات فرهنگی و هنری است. روابطی شکل می‌گیرد که شاید در سفرهای دیگر امکان بروز نداشته باشد؛ نشست‌های خودجوش، بحث‌های فرهنگی و تجربه‌هایی که در نهایت بر روایت نویسنده نیز اثر می‌گذارد. من شخصاً این جنس از سفر را بیشتر می‌پسندم؛ چراکه امکان مواجهه عمیق‌تر با لایه‌های فرهنگی یک جامعه را فراهم می‌کند و روایت را از سطح مشاهدات

روزمره فراتر می‌برد.

وضعیت سفرنامه‌نویسی در جامعه کنونی را چطور می‌بینید؟

خوشبختانه در چند سال اخیر، بازار کتاب ایران توجه جدی‌تری به ژانر مستندنگاری و سفرنامه‌نویسی نشان داده است. آثار قابل توجهی در این حوزه منتشر می‌شود و حتی ناشرانی که پیش‌تر تمرکشان صرفاً بر رمان بود، اکنون به سراغ سفرنامه‌ها و روایت‌های مستند رفته‌اند. این تغییر نشان می‌دهد این ژانر هم جذابیت دارد و هم توانسته مخاطبان خود را پیدا کند. به گمان من، سفرنامه امروز دیگر صرفاً روایت مسیر و مقصد نیست؛ بلکه بستری است برای فهم فرهنگ، سیاست، جامعه و حتی اقتصاد یک سرزمین. به همین دلیل هم مخاطب با آن ارتباط برقرار می‌کند. من همواره دوستانم را تشویق می‌کنم که به این گونه ادبی روی بیاورند. همان‌طور که می‌بینیم، تعداد نویسندگانی که سفرنامه منتشر می‌کنند، رو به افزایش بوده و این اتفاق مبارکی است. شخصاً امکان سفر به سرزمین‌های دوری مانند آمریکا یا اروپا را نداشته‌ام و شاید هم هرگز چنین فرصتی پیش نیاید؛ اما وقتی سفرنامه دوستانم را خواندم، احساس کردم با آن فضا آشنا شدم و در تجربه‌شان سهیم بودم. گویی همراه آن‌ها سفر کردم؛ با فرهنگ، سیاست، جامعه و حتی آشپزی آن کشورها آشنا شدم. در سال‌های اخیر، سفرنامه‌های ارزشمندی از دانشجویان و استادان ایرانی که مدتی در کشورهای مختلف اقامت داشته‌اند، منتشر شده و خواندن آن‌ها برای من تجربه‌ای نزدیک به زیستن در همان فضا بوده است. بخش مهمی از بازخوردهایی که دریافت کرده‌ام نیز همین بوده است. بسیاری از مخاطبان گفته‌اند با خواندن کتاب، احساس کرده‌اند خودشان هم به باکو سفر کرده‌اند. برخی حتی گفته‌اند که به این شیوه سفر کردن علاقه‌مند شده‌اند. هنوز عده‌ای تصور می‌کنند سفر یعنی خرید بلیت یک تور، حرکت در زمان و پرواز مشخص، اقامت در هتلی از پیش تعیین شده و بازگشت در موعد مقرر. در حالی که سفر خارج از این چارچوب‌های از پیش طراحی شده، سرشار از پیشامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر و تجربه‌های منحصربه‌فرد است؛ تجربه‌هایی که ماده خام یک سفرنامه جذاب و ماندگار را فراهم می‌کند.

بزرگ‌ترین مزیت این سفرها و سفرنامه نوشتن از کشورهای همسایه چیست؟

یکی از اهداف من در نوشتن این کتاب این بوده که در سال‌های اخیر، توجه جامعه ایرانی بیشتر به سفر و شناخت ایالات متحده آمریکا و حتی چین جلب شده؛ اما شناخت ما نسبت به همسایگانمان بسیار کمتر است. در حالی که شایسته است آگاهی بیشتر و بهتری در جامعه ایرانی نسبت به کشورهای اطراف وجود داشته باشد. ما اکنون با مشکل تحریم روبه‌رو هستیم؛ ولی اگر کشوری که عملاً قابل تحریم نخواهد بود. این ارتباطات منطقه‌ای، تحریم‌شکن‌ترین ابزار برای توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی است. سفرهای اکتشافی به کشورهای اطراف، با سفرهای گردشگری تفاوت دارد. در سفر اکتشافی، هدف فقط دیدن مکان‌های شناخته‌شده نیست؛ بلکه شناخت جامعه، فرهنگ و زندگی مردم آن کشور اهمیت دارد. من خودم دوست دارم در سفر با اتفاق‌های جدید روبه‌رو شوم و تجربه کسب کنم. توصیه می‌کنم کسانی که به سفر می‌روند، خودشان را در معرض ارتباط با مردم آن شهر یا کشور قرار دهند؛ با افراد محلی گفت‌وگو کنند و از تجربه‌های روزمره‌شان بیاموزند. این ارتباط انسانی، سفر را عمیق‌تر و ماندگارتر می‌کند. زیربنای این نوع سفر و سفرنامه‌نویسی از سفرهای داخلی آغاز می‌شود. وقتی فرد در داخل کشور خود تجربه سفر و مشاهده فرهنگ‌های مختلف را داشته باشد، برای سفر به کشورهای دیگر نیز آمادگی بیشتری خواهد داشت. سفرنامه‌نویسی در اصل ثبت مشاهده‌ها و روایت آن‌ها برای دیگران است؛ روایتی که می‌تواند به شناخت متقابل، گسترش آگاهی و درک بهتر جوامع کمک کند.

سفرنامه نباید به ویرتین شهرها بسنده کند

لحن نویسنده زمانی اثرگذار است که از سطح روایت‌های کلیشه‌ای عبور کند و مخاطب را به عمق تجربه ببرد. برای مثال، بسیاری از افراد به استانبول سفر کرده‌اند؛ اما اغلب تنها به خیابان استقلال رفته‌اند، در پاساژها و فروشگاه‌های لباس اطراف آن قدم زده‌اند و سپس بازگشته‌اند، بی‌آنکه تصویر روشنی از «استانبول واقعی» پیدا کنند. در حالی که استانبول فقط این نیست؛ آنچه دیده می‌شود، صرفاً یک ویرتین شهری است، نه تمام حقیقت آن. استانبول یکی از مذهبی‌ترین شهرهای جهان است؛ اما مسافرانی که به آنجا می‌روند، معمولاً همان چهره ویرتینی را می‌بینند. در این شهر، مسجدهای فراوانی وجود دارد، زنان محجبه و حتی چادری در بافت اجتماعی آن حضوری پررنگ دارند؛ اما این وجوه کمتر دیده می‌شود؛ چراکه اغلب آن چیزی نیست که بخشی از مخاطبان ایرانی در سفر به دنبال آن هستند. آن‌ها بیشتر به دنبال همان تصویر پرزرق‌وبرق و مصرفی‌اند که در شبکه‌های اجتماعی بازتولید می‌شود. در حالی که فرهنگ ترکیه، تلاقی و همزیستی فرهنگ‌های گوناگون است؛ آمیزه‌ای از سنت و مدرنیته، مذهب و سکولاریسم و شرق و غرب. اگر نویسنده بخواهد مخاطب را در متن حاضر کند، باید این لایه‌های متنوع را ببیند و روایت کند، نه اینکه تنها به سطح بسنده کند. من وقتی سفر می‌روم، ترجیح می‌دهم به جای توقف در ویرتین‌ها، به سراغ همین لایه‌های پنهان‌تر بروم؛ به مکان‌هایی که کمتر در مسیر تورها قرار دارند و آدم‌های کمتری به آنجا سر می‌زنند. البته دیدن مکان‌های شناخته‌شده هم اهمیت دارد؛ اما مهم‌تر از آن، زاویه دید است؛ یعنی همان چیزهایی را که همه دیده‌اند، از منظری متفاوت روایت کنیم. به گمان من، لحن نویسنده باید جست‌وجوگر، دقیق و جزئی‌نگر باشد؛ لحنی که به جای صدور حکم و داوری مستقیم، فضا را چنان ترسیم کند که مخاطب صدای شهر را بشنود، ریتم زندگی را حس کند و خود را در میان آدم‌های آن سرزمین ببیند. چنین لحنی است که سفرنامه را از گزارش صرف به تجربه‌ای زیسته برای خواننده تبدیل می‌کند.

مستندنگاری، راز ماندگاری سفرنامه‌هاست

سفرنامه اگر بخواهد ماندگار شود، باید از سطح خاطره‌نگاری صرف عبور کند و به مستندنگاری نزدیک شود. در این کتاب تلاش کردم وجه مستندنگاری پررنگ‌تر باشد و کمتر به روایت صرف خاطرات روزانه بسنده کنم. نگارش این اثر چند سال طول کشید؛ یادداشت‌هایی که در طول سفر نوشته بودم، بعدها تکمیل، بازبینی و با پژوهش‌های تاریخی و میدانی همراه شد. بنابراین، این کتاب صرفاً مجموعه‌ای از خاطرات شخصی نیست؛ بلکه کوشیده‌ام به بنیان‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی آن نیز اشاره کنم. برای مثال، به روستاهای حاشیه رود ارس رفتم؛ روستاهایی که در سال‌های جنگ، شاهد وقایع تلخ و مهمی بودند. با ساکنان آن مناطق گفت‌وگو کردم، روایت‌ها و خاطراتشان را شنیدم و سپس آن‌ها را با زبان و روایت خودم در متن آوردم. راوی کل ماجرا من هستم؛ اما آنچه نقل شده، برآمده از تجربه زیسته مردم همان جغرافیا است. این رویکرد، به نظر من، به سفرنامه را از یک دفترچه خاطرات شخصی فراتر می‌برد و به آن اعتبار مستند می‌دهد. در ادبیات کلاسیک فارسی، سنت سفرنامه‌نویسی ریشه‌دار و پربار است. آثاری چون سفرنامه ناصر خسرو یا روایت‌های ابن بطوطه و همچنین سفرنامه‌های حج در دوره قاجار، نمونه‌هایی درخشان از این میراث هستند. با این حال، در مقطعی از تاریخ معاصر، از این ژانر فاصله گرفتیم و سفرنامه‌نویسی کمرنگ شد. در سال‌های اخیر اما برخی نویسندگان کوشیده‌اند این ژانر را دوباره به یکی از شاخه‌های جدی ادبیات ایران تبدیل کنند. برای نمونه، رضا امیرخانی با سفرنامه‌هایی که منتشر کرده، توجه دوباره‌ای به این قالب ادبی جلب کرده است. همچنین منصور ضابطیان در بازار کتاب با استقبال قابل توجهی مواجه شده‌اند. بخشی از این استقبال شاید ناشی از حس سرزندگی و تنوعی باشد که سفر به مخاطب منتقل می‌کند؛ اما فراتر از آن، این کتاب‌ها لذت سفر و آگاهی‌های گسترده‌ای درباره فرهنگ، جامعه و تاریخ کشورهای مختلف را به خواننده ارائه می‌دهند. من این روند را اتفاقی مبارک می‌دانم. اگر سفرنامه بتواند هم لذت روایت را حفظ کند و هم بر پایه مشاهده و مستندات استوار باشد، نه تنها سرگرم‌کننده؛ بلکه آگاهی‌بخش و ماندگار نیز خواهد بود.